بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم‏  **شماره 1256**

**جهل و فقر و ظلم سه عامل فتنه و فساد**

الحمد لله ربّ العالمین وصلّی الله علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب الهنا ابي القاسم محمّد و آله الطّاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین 0

**مسئله ی شرعی در باب ثلث مال و تعیین وصیّ و ناظر و قیّم** : در ادامه ی بحث وصیّت عرض می شود ؛ اگر وصیّت کننده کسی را برای ثلث مالش وصیّ کرده که آن را در مصارف معیّن مصرف کند ، ممکن است این شخص را هم ، در اموال وصیّ کند و هم ، وصیّ بر امور صغارش باشد ؛ یعنی فرزندان صغیری دارد که به حدّ بلوغ نرسیده اند (برای اینها هم باید کسی را قیّم ، معیّن کند) 0 همانطور که برای مصرف ثلث مالش وصیّ معیّن می کند ، برای امور صغار ، (فرزندان صغیرش) هم کسی را معیّن کند ، که به امور اینها رسیدگی نماید ، حالا ممکن است همان یک نفر را هم ، وصیّ بر اموال کند هم ، وصیّ بر صغار ، ممکن است یک نفر را برای ثلث اموالش وصیّ قرار دهد و یک نفر دیگر را برای امور صغار قرار دهد 0

راجع به امور صغار، هم خودِ پدر ولایت دارد و هم جد پدری ، مادر، شخصاً و مستقلاً ولایتی ندارد ، همینطور برادر، عمو، دایی و اینها ولایت ندارند ؛ حتّی جدّ مادری یعنی پدرِ مادر هم ولایت ندارد ، در درجه ی اوّل پدر و جدّ پدری ولایت دارد و این دو ، در عرض همند ، یعنی هر دو باهم ولایت دارند ، طوری نیست که پدر مقدم باشد بر جدّ یا جدّ مقدم باشد بر پدر، نه ، پدر و جدّ پدری هر دو باهم بر این بچّه ی صغیر ولایت دارند و لذا اگر این بچّه ی صغیر جدّ پدری دارد ، دیگر پدر نمی تواند دیگری را قیّم او معیّن کند چون خودِ جدّ قیّم است و ولیّ طفل محسوب می شود. با بودن جدّ پدری نوبت به دیگری نمی رسد که ولایت داشته باشد ، همانطور که با زنده بودن پدر، دیگری شرعا بر آن بچّه ی صغیر و نابالغ ولایتی ندارد 0

بله اگر صغیری هست که پدر ندارد ، جدّ پدری هم ندارد ، این دو که نبودند نوبت به وصیّ می رسد ، اگر جدّ یا خود پدر ، کسی را وصیّ معیّن کرده قیّم بر امور صغار و ولیّ او می شود ، ولی اگر کسی از دنیا رفته و بچّه ی صغیری دارد و جدّ پدری هم ندارد ، الآن این بچّه ی صغیر نه پدر دارد نه جدّ پدری و قیّم هم معیّن نشده اینجا باید به حاکم شرع مراجعه بشود ، در درجه ی سوم حاکم شرع ولایت دارد ، در درجه ی اوّل پدر و جدّ پدری است ، در درجه ی دوّم وصیّ ، همان کسی که از طرف پدر یا جدّ معین شده است و اگر نشد در درجه ی سوّم حاکم شرع ولایت دارد ، یعنی باید به حاکم شرع مراجعه کنند که او قیّم معیّن کند ، فرضاً ، مادر دارد ، جدّ مادری دارد ، برادر بزرگ ، عمو ؛ دایی ، اینها هیچکدامشان ولایت ندارند ، با نبود پدر و جدّ پدری و با نبود قیّم منصوب از قِبَل جدّ و پدر و با نبود اینها ، باید به حاکم شرع مراجعه بشود 0 حاکم شرع (فقیه جامع الشّرایط ) باید ولیّ و قیّم معیّن کند ، حالا دیگر او آزاد است می خواهد مادر یا برادر را قیم معیّن کند ، یا از عموها ، دایی ها ، هر کدام را او خواست می تواند برای این صغارقیّم معیّن کند 0 و اگر در جایی مثل روستا زندگی می کنند و کسی از دنیا رفته و او بچّه ی صغیری دارد ، نه پدر هست و نه جدّ پدری ، وصیّ و قیّم هم معیّن نشده ؛ برای این بچّه دسترسی به حاکم شرع هم وجود ندارند ، که با اجازه ی او قیمومت را معیّن کنند ، اینجا نوبت به عدول مؤمنین می رسد ، یعنی در بین مؤمنان کسانی هستندکه عادلند ؛ مورد وثوقند ، آنها می توانند اجازه دهند که در امور صغار دخالت بشود ، حالا کسانی رفت و آمد می کنند در خانه ای که صغیر هست ، با اجازه ی عدول مؤمنین می توانند تا به حاکم شرع دسترسی پیدا کنند و قیّم معیّن بشود ، این ترتیب ولایت است ، که در درجه ی اوّل پدر و جدّ پدری است ، با نبود پدر و جدّ پدری آن وصیّی که توسط جدّ یا پدر که معیّن شده است ، او ولیّ می شود ، در درجه ی سوّم ، با ولایت حاکم شرع قیّم معین می شود ، اگر این هم نشد ، در درجه ی چهارم به عدول مؤمنین می رسد ، این نحوه ی ولایت درباره ی صغار است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ‏ مِنَ‏ الشَّيْطَانِ‏ الرَّجِيم‏ :[أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُون]‏(انبیاء21 )

**فطری بودن مسئله ی عبادت**

آیه ای که تلاوت شد دنباله ی آیات شریفه ای است که راجع به عبادت بود ، انسانهای عاقل و فهمیده ، اوّلا به مبدأ عالم که خالقشان است تفکّر می کنند ، و به او معرفت پیدا می کنند ، بعد هم برای جلب رضای او و تحصیل کمال خود عبادت می کنند ، البته مسئله ی عبادت ، فطری است ، انسان وقتی در خود احساس نقص می کند و خود را محتاج می بیند ، بالاخره به جایی توسّل و تعلّق پیدا می کند ، که کمبودش را برطرف کند ، این امری فطری است ، منتها در انتخاب معبود ، کسانی که عاقل و متفکر و فهمنده نیستند ، سراغ موجوداتی می روند که یا از خودشان پایین تر یا با خودشان مساویند ، در مقابل آنها کرنش و تذلّل می کنند ، آنها را عبادت می کنند ، چون انسان وقتی در خوداحساس نقص می کند چه از جهت قدرت چه از جهت مال ( جهات مختلف روحی و بدنی ) به هر کیفیّتی احساس کمبود می کند ، می خواهد خود را به جایی که نقصش برطرف شود متعلّق کند ، و براثر اشتباه در انتخاب معبود در مقابل موجود دیگری کرنش می کند و اینجاست که انسان ، بت پرست می شود ؛ لذا آیه ی شریفه ، این پرستش نابجا را تخطئه می کند و می فرماید:

**ملازم بودن خالق و ربّ**

[أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ](انبیاء21) آیا ، این ننگ و عار نیست که انسان عاقلی موجودات پایین تر از خود را معبود خود قرار دهد ؟ از سنگ از فلزّ از چوب چیزی به نام بت بتراشند و آن را بپرستد یا درخت کهن سال و ریشه داری را بپرستد ، یا اینکه حیوان را بپرستند ، (گاوی گوساله ای) ، دریا ، ماه و خورشید و ستاره را بپرستد ، یا مثلا انسان بپرستد حالا زور مندی ، ثروتمندی ، فرعونی ، نمرودی ، اینها را می بپرستد ، آیا این ننگ و عار نیست ، بر انسان عاقل که جماد پرست ، نبات پرست ، حیوان پرست باشد ؟ یا انسانی نظیر خود را بپرستد ؟ این درست است؟ [آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ] (انبیاء21) این با عقل و فکر انسان سازگار است که خود را کوچک کند و در مقابل موجودی دون خود یا مساوی با خود تذلل کند ؟ خدا شما را از خاک آفریده [وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ إِذا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُون‏](روم 20) و از نشانه های او این است که شما را از خاک آفریده ، سپس به ناگاه انسانهایی شدید و (در روی زمین ) منتشر شدید 0

 حالا اینهایی که شما می پرستید ، [مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُون]‏(انبیاء21 )، آیا این قدرت را دارند که موجودی در عالم بیافرینند و بعد در عالم منتشر کنند ؟ . اساس مطلب این است که انسان بفهمد در مقابل چه کسی تذلّل و کرنش و تقدیس کند ؟ ربّ خود را بشناسد ، آیا این فلزّ ربّ شماست ؟ این گوساله ربّ شماست ؟ آیا این فرعون ربّ شماست ؟ آنکه شما را می پروراند این ها هستند؟ چون معبود آن است که ربّ باشد ، ربّ کیست ؟ همان که خالق است ، آن کس که خالق است ربّ است ، و آن کس که ربّ است معبود است ، باهم تلازم دارند ، خالق است که ربوبیّت می کند ، آنکه که می آفریند همان است که تکمیل می کند ، حرکت می دهد . [أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ]

(اعراف 54)‏ آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان ) از آن او ( و به فرمان ) او است 0

آنکه می آفریند همان است که تدبیر می کند ، چرا باید خالق کنار برود و موجودی که هیچ دخالتی در آفرینش انسان ندارد معبود او بشود ، آنکه انسان در مقابلش کرنش می کند باید ربوبیتّش احراز بشود که ربّ و خالق من است ، خالق ربوبیّت را اقتضا می کند ، الوهیّت و که معبود بودن را اقتضا می کند ، مطلب اساسی این است ، و گرنه کسی که خالق من نیست ربّ من هم نیست ، وقتی که ربّ من نیست چرا اله من باشد ؟ چرا معبود من باشد ؟ چرا در مقابلش کرنش کنم ؟

**از نشانه های الوهیّت خلقت بشر از خاک**

[وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ ‏] (روم 20) از آیات و نشانه های الوهیّت ما همین است ، ما شما را از خاک آفریده ایم و حالا شما پخش در عالم بشری شده اید ، آن کسی که نشر یا انشار می کند من هستم که غالبم .[وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ إِذا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُون‏] (روم 20) این آیت من است ، آنها چه آیتی دارند؟ گاو ، گوساله ، لات ، هبل ، منات و عزّی ، چه آیتی دارند ؟ برسیم به فرعون و نمرود ، اینها چه آیتی دارند ؟ اینها مالک نفس خود هم نیستند 0[وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ إِذا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُون‏] (روم 20)-[سَنُريهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ في‏ أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ] (فصلت 53)این آیت ماست، امّا آنها چه می کنند ؟ ما همه ی شما را آفریدیم ، آیا آنها می توانند پشه ای بیافرینند ؟

**نا توانی غیر خدا در آفرینش یک پشه و مگس**

0در سوره ی حج فرموده است: [يا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ](حج 73) ای مردم : مثلی زده شده است به آن گوش فرا دهید ، [إِنَّ الَّذينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوب‏](حج 73) کسانی را که غیر از خدا می خوانید (و پرستش می کنید ) هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند ، هر چند برای این کار دست به دست هم بدهند ، و هر گاه مگسی یک چیزی از آنها برباید ، نمی توانند آن را پس بگیرند ، هم طلب کننده ناتوان است و هم طلب شونده (هم عابدان و هم معبودان ) 0

 تمام اینها که در عالم هستند از جماد ، انسان ، نبات و همه جمع بشوند بخواهند مگسی بیافرینند نمی توانند ، یک بشر پشه ای بیافریند ، حیات بدهد ، بله اگر بخواهد نقش یک مگس بسازد می تواند امّا حیات ندارد ، تمام این متفکّرین عالَم ، تمام این دستگاه های سازنده ای که در عالم هستند همه جمع بشوند یک پشه بیافرینند ، یک مگس را زنده بیافرینند ، می توانند ؟ هرگز نمی توانند .

و همان مگس ضعیف اگر بیاید از لقمه ی غذایشان چیزی برباید نمی توانند ازآن پس بگیرند

[وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوب‏](حج 73) شما می توانید پشه را از خود دور کنید ؟ شب در گوش شما وز وز می کند ، شما را ناراحت می کند بی خوابتان می کند ، بجای اینکه او را بزنید خود را می زنید ، به سر خودتان می زنید او فرار می کند ، شما قدرت ندارید یک پشه را از خود دور کنید ، بله ممکن است بگویید : من با استفاده از قرص ها پشه را می کشم ، نه ، اگر خود شما مرد میدان هستید بیایید با پشه مبارزه کنید ، پشه خود شما را می خواهد نه از خارج از خود شما ، خارج از خودتان مال شما نیست ، آن قرص را خدا ساخته برای اینکه بشر پشه را بکشد ولی شما چی ؟ شما به تنهایی می توانید با پشه مبارزه کنید ؟ وگرنه من آنم که رستم بود پهلوان ، این که درست نیست ، من آنم که قرص پشه را می کشد ، شما چی ؟ من آنم که گرد (ب ،ب ،پ) چه می کند ، من آنم که امشی حشره کش مگس را می کشد ، شما چی ؟ شما خود به تنهایی بیا با پشه مبارزه کن ، می توانی پشه و مگس را بگیری ؟ او چنان قدرتمند است که نمرود مقتدر را از بین برد ، نمرود برای خود شاه بود و سلطنت و نیروی مسلّح داشت و سلاح فراوان از توپ و تانک و تفنگ و شمشیر و گرز و وسائل دیگر داشت ، با این سلاح ها ممکن بود آن پشه را از بین ببرند ؟ پشه وارد بینی و مشغول خوردن شد و بعد نمرود سر درد شدید گرفت و هروقت می خواستند او آرام بشود گرزی بر سرش می کوبیدند قدری آرام می گرفت تا نمی کوبیدند دوباره سر درد می کرد ، قدرتمند ترین فرد عالم با یک پشه نمی نتواند بسازد ، نمی توانست او را از خود طرد کند ، همان مگس روی لقمه ی شما می نشیند ، ذره ای از آن می رباید ، شما هر چه دنبالش بروید نمی توانید از آن بگیرید، او پرواز می کند شما در زمین جست و خیز می کنید ، نه ، وسیله ی خارج از خود را به میان نکشید ، کمال خارج از خود را به پای خودتان حساب نکنید ، خود شما چه دارید ؟ خود شما می توانید پشه بسازید ؟ خود شما می توانید پشه را از خود دور کنید ؟ خود شما می توانید همانی که از لقمه ی شما گرفته برده همان را از دهانش بگیرید ؟ شما نمی توانید .

**جبّارشکنی مگس ناتوان!**

نقل کرده اند : روی صورت منصور دوانقی مگسی نشست ، او می زد ، روی لبش می نشست می زد ، روی بینی اش می نشست می زد ، دو باره می آمد روی چشمش می نشست ، ناراحت شد ، گفت : فایده ی این مگس چیست ؟ عصبانی شد و گفت خدا برای چی این حشره را خلق کرده ؟ نقل شد امام صادق علیه السّلام در آن مجلس بودند و فرمودند : [ لِيُذِلَ‏ بِهِ‏ الْجَبَّارِينَ]‏(علل الشرایع ج2ص496) برای اینکه این مگس بینی جبّاران را به خاک بمالد ، برای این ساخته شده که قدرت آنها را در هم بشکند و به آنها بفهماند اگر چه تو گرز و شمشیر داری امّا نمی توانی در مقابل من بایستی و من را از خود طرد کنی 0

به هر حال اگر همه دست به دست دهند نمی توانند یک مگس بیافرینند [ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوب‏](حج 73) در عین حال که مگس موجود ضعیفی است ، انسان هم ضعیف است [ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ] خدا را آن گونه که باید بشناسند نشناختند ، قدرت ظاهری را می بینند غرور آنها را می گیرد ، [ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزيز](حج 74) خداوند ، توانا و شکست نا پذیر است 0

**دلیل محکم بر وحدانیّت خدا**

[لَوْ كانَ فيهِما آلِهَةٌ إِلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتا فَسُبْحانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُون‏] ( انبیاء 22) اگر در آسمان

و زمین جز خداوند یگانه ، خدایان دیگری بود ، نظام جهان به هم می خورد ، منزّه است خداوند پروردگار عرش ( و جهان هستی ) از آن چه وصف می کنند 0

این آیه ی شریفه راجع به توحید حق تعالی و از ادله ی بر وحدانیّت خدا است ، اگر در آسمانها و زمین دو خدا بود آسمانها فاسد و اختلال نظام پیدا می شد ، البتّه این آیه ی شریفه خود بحث مستوفایی می طلبد و بعد هم این مطلب از ادلّه ی بسیار دقیق فلسفی است که اصطلاحاً به آن ، برهان «تمانع» اطلاق می کنند، یعنی اگر خدا دوتا باشد ، دو اراده و دو مشیّت در عالم باشد یکدیگر را در هم می شکنند ، گاهی یکی از این دو خدا می خواهد مطلبی واقع بشود دیگری نمی خواهد ، دو اراده دو مشیّت اختلال در نظام بوجود می آورد ، ممکن نیست بگوییم ، هر دو خدا یک جور بخواهند 0 آن وقت دیگر دو تا نیستند اگر بنا شد در همه چیز مساوی باشند ، دیگر دو تا نخواهند بود ، اصلاً تعدّد لازمه اش تفاوت در مشیّت است ، تا تفاوت نباشد تعدّد معنا ندارد ، تعدّد که شد حتما اراده و مشیّت هم دو تاست ، حالا این اراده ممکن است تعلّق بگیرد ، این اراده کند که امروز باران ببارد هوا صاف نباشد ، آن اراده کند که باران نیاید و هوا صاف باشد ، آن وقت چه می شود ؟ اگر هر دو اراده محقّق شود اجتماع ضدّین می شود ، یعنی هم صاف باشد هم ابری و این شدنی نیست ، اگر هیچ کدام واقع نشود ، هر دو خدا نیستند برای اینکه نمی تواند اراده اش را اِعمال کند ، اگر یکی واقع شد دیگری نشد آنی که نشده خدا نیست ولذا باید یکی باشد ، البته توضیح بیشتری می طلبد که فعلاً وقت جلسه اجازه نمی دهد ولی همین مقدار : اگر بنا باشد دو خدا با دو اراده باشد ، دو مشیت در نظام عالم کار کند ، حتما نظام مختل خواهد بود 0 لذا معلوم است نظام واحد ، یک ناظم بیشتر ندارد 0 همان کسی که معده ی طفل را با شیر سازگار کرده ، همان کس پستان پر از شیر مادر را هم مطابق معده ی طفل ساخته است ، این دو تا نیست یک نظام است و یک ناظم دارد ، این شیر مال این بچّه است ، معده ی طفل هم مناسب با همین شیر است ، سازنده ی پستان پر از شیر همان سازنده ی معده ی مناسب با شیر است ، این معلوم است که یک نظام است و لذا یک نظام ، کاشف از یک ناظم است 0

**بی اشکال بودن سئوالهای استفهامی**

[لا يُسْئَلُ‏ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُون]‏(انبیاء23) خداوند از آنچه انجام می دهد باز خواست نمی شود ، در حالی که آنان باز خواست می شوند !

خداوند هیچگاه از کارهایش مورد سوآل و باز خواست قرار نمی گیرد ،امّا دیگران چرا ، مورد سوآل قرار می گیرند ، سوآل یعنی اعتراض و گرنه سوال استعلامی عیبی ندارد ، این سوآل استفهامی است ، آدم گاهی سوآل می کند تا مسائل را بفهمد عیبی ندارد ، این برای برای فهمیدن است ، کسی سوآل کند حتّی در افعال تکوینیِ خدا سوآل می کند ، خوب است ،عیبی ندارد ، چطور تابستان شبها کوتاه و روزها بلند می شود ؟ او می خواهد این را بفهمد ، این سوآل استعلامی و خوب است ، چگونه ماه مثلاً منخسف و خورشید منکسف می شود ؟ چگونه می شود که زلزله پدید می آید ؟ اینها ؛ سوآلات استعلامی واستفهامی است ، می خواهد اسرار مطلب را بفهمد اشکالی ندارد 0یا از تشریعیّات سوآل می شود می خواهد بفهمد ، چرا طلاق به دست مرد است ؟ و به دست زن نیست؟ می خواهد بپرسد و بفهمد سرّ مطلبی را مثلاً ، چرا سهم الارث زن باید نصف سهم الارث مرد باشد ؟ می خواهد بفهمد ، این سوآلش عیبی ندارد .به هر حال این سوآل ها عیبی ندارد ، ، آن سوآلی مذموم است که اعتراضی باشد این درباره ی خدا راه ندارد [لا يُسْئَلُ‏ عَمَّا يَفْعَلُ]‏(انبیاء23)کسی اعتراض کند مثلاً (العیاذ بالله) بگوید :اصلاً این که چرا طلاق باید به دست مرد باشد به دست زن نباشد؟ این درست نیست ، یا بگوید : درست نیست که سهم الارث زن نصف سهم الارث مرد باشد ، یا ، درست نیست که انگشتر طلا برای مرد حرام باشد ، منشأ این سؤال ها خدا نشناسی است ، چون خدا را به حکمت نمی شناسد ، ولی اگر خدا را بشناسد که حکیم است ، و حکمت او هم لا یتناهاست ، و در درک انسان محدود نمی گنجد اعتقاد به حکمت ، غیر از پی بردن به رمز حکمت است ، رمز حکمت را نمی دانیم ، ولی می دانیم خدا حکیم است ، براساس حکمت همه ی تکوینیّات را خلق کرده و بر اساس حکمت همه ی تشریعیّات را هم تشریع کرده ، وقتی خدا را حکیم دانستیم ، دیگر سؤال اعتراض آمیز معنا ندارد. سؤال اعتراض آمیز کاشف از نشناختن خدا و جهل اعتراض کننده است ، پس این[لا يُسْئَلُ‏ عَمَّا يَفْعَلُ]‏(انبیاء23) سوال استعلامی نیست که خدا نفی می کند نسبت به کارهای خودش سؤال اعتراضی ندارد [لا يُسْئَلُ‏ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُون]‏(انبیاء23) ولی دیگران چرا ؟ برای اینکه دیگران درک و علمشان محدود است ، ممکن است اشتباه کنند و نفهمند ، بله به دیگران می توان اعتراض کرد ، امّا راجع به خدای حکیم و مطلق جای اعتراض نیست [لا يُسْئَلُ‏ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُون]‏(انبیاء23)0

**در شناخت حقّ ، اکثریت جاهل ، ملاک نییست**

آخر آیه هم که خیلی توضیح نمی خواهد فرمود :[ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُون‏] (انبیاء24 )امّا بشتر آنها حق را نمی دانند ، و به همین دلیل ، (از آن ) روی گردانند 0

بله شما ممکن است اکثریّت مردم را در مطلبی ببینید جاهلانه به سمتی می روند، اکثریّت جاهل که معیار نیست حالا بر فرض صد میلیون جمعیّت جاهل راهی را به اشتباه می روند

این نشان دهنده ی حقّ نیست :[ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُون‏] (انبیاء24 )اکثریّت برای تشخیص حقّ ، معیار نیست ، چون اکثریّت جاهلند اعراض از حقّ می کنند ، یعنی شما هم مراقب باشید مرعوب اکثریّت نباشید ، بله یک وقت اکثریّت عالِم است ، مثلا فقها فرض بفرمایید در یک مسئله اکثریت دارند ، آن جنبه ی فنّی دارد ، فرضا اگر فقیهی ببیند در یک مسئله ای نود در صد فقها مثلاً به وجوب فتوی داده اند ، ده در صد گفته اند نیست این جا فقیه مسلّم مرعوب اکثریّت واقع می شود ، جا هم دارد که واقع بشود که نتواند برخلاف اکثریّت فتوی بدهد 0

حالا مثلاً ، اکثریّت اطبّا نظر داده اند که فلان دارو برای فلان مرض معالج است ، این طبیب هم وقتی دید نود در صد اطبّا نظر دارند که این دارو معالج است خوب این هم یقین پیدا می کند، این عیبی ندارد ، اگر یک اهل فنّی در مقابل اکثریّت اهل فنّ مرعوب بشود این هم طبق نظر آنها بگوید عیبی ندارد این ممکن است چنین باشد ، اما اکثریّت جاهل نه ، اکثریّت جاهل ملاک نیست ، و لذا این مطلب در قرآن زیاد آمده است « أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُون‏» « أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُون‏» « أَكْثَرَهُمْ لا يَشْكُرُون‏» « أَكْثَرُهُمْ لا يُؤْمِنُون‏» « أَكْثَرُهُمُ الْفاسِقُون‏» روی این اکثریّت خداوند زیاد تکیه و تأکید می کند ، که خلاصه شما مرعوب اکثریّت جاهل نباشید ، اکثریّت جاهل گمراه می کند [ وَ إِنْ تُطِعْ

أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبيلِ اللَّه‏ ] (انعام 116) و اگر از بیشتر کسانی که در رور زمین

هستند ، اطاعت کنی ، تو را از راه خدا گمراه می کنند 0

 به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم خطاب شده : اگر بنا بشود که تو دنبال اکثریّت مردمِ روی زمین بروی گمراهت می کنند [ وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبيلِ اللَّه‏ ] (انعام 116) اکثریت جاهل تو را از راه خدا باز می دارند ، در بین جاهلان هیچ گونه معیاری نیست فقط غوغا است 0امام هادی علیه السلام فرمود : [الْغَوْغَاءُ قَتَلَةُ الْأَنْبِيَاء](بحارج67ص11 ) کشندگان پیامبران ، همین مردم پست و رذل هستند 0 کشندگان انبیاء اکریت جاهل بودند 0

و در نهج البلاغه امیرالمومنین علی علیه السّلام آمده است :[هُمُ الَّذِينَ إِذَا اجْتَمَعُوا غَلَبُوا وَ إِذَا تَفَرَّقُوا لَمْ يُعْرَفُوا ](نهج البلاغه ص504 ) آنها (اکثریت جاهل ) کسانی هستند که وقتی جمع می شوند غلبه می کنند و هنگامی که متفرق و تک تک شوند نمی فهمند 0

 اکثریت جاهل این گونه اند ، وقتی اجتماع کنند یک قدرت تشکیل می دهند ، می زنند ویران می کنند ، امّا وقتی تک تک شدند از آنها بپرسی چه شد ؟ می گوید : نمی فهمم ، تک تک نمی فهمند امّا وقتی باهم که جمع شدند [غَلَبُوا وَ إِذَا تَفَرَّقُوا لَمْ يُعْرَفُوا ](نهج البلاغه ص504 ) و لذا می فرمایند : «غوغا» اکثریت جاهل قتله ی انبیاءهستند 0

**جهل، فقر و ظلم منشاء بروز فتنه ها**

ببینید جنگ جمل و جنگ صفین را چه کسانی به وجود آوردند ؟ جنگ جمل را اکثریّت جاهل به وجود آوردند 0 کربلا را ولو به حسب ظاهر سه نفر به وجود آوردند ، یزید و ابن زیاد و عمر ابن سعد ، اینها به وجود آوردند ، یکی که در شام خلیفه بود ، یکی هم در کوفه استاندار و یکی هم در کربلا فرمانده ی لشکر بود ، در واقع آن سه مطلب بود ، جهل بود و فقر بود و ظلم بود

گروهی که جاهلند نمی فهمند ، همین قدر که جلو افتاد و داد کشید دنبالش می روند ، یک گروه هم فقیرند برای شام شبشان معطلند ، بهشان پول بدهی می آیند ، مگر در کربلا نبودند ؟ یک عده برای جایزه ی یزید آمده بودند ، می خواستند پول بگیرند ، یک عده هم ظالمند ، اقلیّتی پیدا می شوند که ظالمند ، یزید و پسر زیاد و ابن سعد که ظالمند ، اکثریت جاهلی هم پیدا می شوند اصلاً نمی فهمند مطلب چه بوده ؟ جمع می شوند و می کشند بعد می گویند :عجب! چرا این کار را کردیم 0 در جنگ جمل حضرت علی علیه السّلام فرمود : من گرفتار اینها بودم ، کسانی بودند دنبال پول ، یکی از آن ظالمین ، پولدار بود نفری سی دینار پول می داد ، و یک اسب ، یک عدّه بخاطر پول ، چون فقیر بودند همه کار می کردند ، سی دینار پول را گرفته با یک اسب برای جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر می کشیدند ، یک عدّه هم جاهل بودند ، جاهلی که قدری دینداری هم در بین آنها بود ! پناه بر خدا از دیندار جاهل ، اکثریّت اینها بودند می فرمود : دور شتر عایشه مثل پروانه می چرخیدند ، فقط برای اینکه امّ المؤمنین است ! همین قدر شنیده بودند که آیه ی قرآن فرموده [وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُم‏ ](احزاب 6) زنهای پیغمبر مادران امّتند ، همین یک کلمه از قرآن را گرفته بودند ، دیگر نمی فهمیدند آخر منظور کیست ؟ امّ المؤمنین به چه معنا مادر است ؟ و با چه شرایطی مادر است ؟ تا چه وقت مادری اش محفوظ است ؟ اهل تحقیق نبودند همین قدر که امّ المومنین ؛ مادر است مادر ما عایشه ، دور شترش می چرخیدند آن حضرت فرمودند : حتّی سرگین که از شتر می افتاد برمی داشتند ، می شکافتند ، می بوییدند و می گفتند : به به بوی مشک می دهد ! ، اینها دور شتر عایشه می چرخیدند ، می فرمود : من آنروز در جنگ جمل گرفتار این افراد شده بودم ، این زن با دست خودش به طرفی که اشاره می کرد سیل جمعیت به آن سمت می رفتند به سمت دیگر اشاره می کرد سیل جمعیت به آن سمت می رفتند ، مردمی به قول خودشان دیندار بودند ، امّ المؤمنین ، امّ المؤمنین درست کرده بودند ، بعد جاهل هم بودند به هر طرف که او اشاره می کرد می رفتند ، فرمود : من در جنگ جمل گرفتار این افراد شدم ، از جمله افراد شیّاد و ظالمی چون طلحه و زبیر0

مشابه اینها جنگ صفّین را بوجود آوردند ، جاهل بودند دیدند قرآنها بالای نیزه رفت، گفتند : ما با قرآن نمی جنگیم ، حضرت هرچه به آنها فریاد زد بابا اینها شیّادند ، اینها می خواهند قرآن را بهانه قرار بدهند ، برای حفظ خودشان تلاش می کنند نه قرآن ، گوش نکردند به روی امیر المؤمنین علیه السّلام شمشیر کشیدند ، که اگر جنگ تعطیل نشود ما تو را همین جا می کشیم ، هر چه می فرمود : نزدیک است کار به اتمام برسد گوش به حرف او ندادند 0

جنگ نهروان را همین مردم جاهل ، به قول خود دیندار ! بوجود آوردند ، اینها حتّی گناهان کبیره هم مرتکب نمی شدند ، ولی در عین حال مردم جاهلی بودند ، عاقبت هم همین ها فرق مولا را شکافتند و امام حسن علیه السلام را همین مردم جاهل به شهادت رساندند 0

**خون دل خوردن حضرت زهرا علیها الس،لام از دست ظالمان و جاهلان**

صدّیقه ی کبری سلام الله علیها از دست اینها چقدر خون دل خورد که ناگزیر شبانه به دَرِ خانه ی مهاجر و انصار و مسلمان ها برود و آنها اتمام حجّت کند ، چرا نشسته اید که اینها ظالمند ، حقّ مرا غصب کردند ، با بردن حقّ من دیگر به شما اعتنایی نخواهند کرد ، کسی که حقّ مرا که دختر پیغمبرم و با آن احترامی که نزد پدرم داشتم از بین ببرد ، دیگر به شما مجالی نمی دهد0 بدبختی برای خود شماست ، در آینده، شمشیر برنده بر فرق شما می گذارند ، دنیا و دینتان را از بین می برند ، مگر نشنیدند ؟ مگر کلام زهرای اطهر علیها السلام به آنان اثر کرد ؟

آن حضرت در بستر بیماری افتاد ، عاقبت یک روز در بستر بیماری به حال امیر المؤمنین گریه کرد ، بعد فرمود : آقا! من شنیده ام که به شما در کوچه سلام نمی کنند ، فرمود : حتی جواب سلامم را هم نمی دهند ، نه تنها به من سلام نمی کنند ، به سلامم جواب هم نمی دهند ، آیا اینها مسلمان نبودند ؟ مگر مدینه مرکز اسلام نبود ؟ حوزه ی اصلی اسلام بود ، مسلملن بودند از مکّه مهاجرت کرده بودند ، برای اسلام به مدینه آمدند ، انصار بودند ، چه شد به این بدبختی افتادند ؟ که باید صدیقه کبری علیها السّلام در خانه ی خدا ناله کند که ، خدایا! زودتر نجاتم بده ، من دیگر قادر به تحمّل این همه مصیبت نیستم [ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُها](نساء 75) پرودرگارا ! ما را از این شهر (مکه ) که اهلش ستمگرند ، بیرون ببر (و رهایی ببخش ) 0

آنقدر خون دل خورد که عاقبت [صُبَّتْ‏ عَلَيَ‏ مَصَائِبُ‏ لَوْ أَنَّهَا- صُبَّتْ عَلَى الْأَيَّامِ صِرْنَ لَيَالِيَا] (روضه الواعظین ج1ص75) مصیبتها و اندوههایی بر سر من فرو ریخت که اگر بر روزها فرو ریزد ، چون شب تیره و تار می شوند 0

تا عاقبت ، به آن کیفیّت که انسان شرمش می آید بیان کند مسلمان ها جمع شدند و دَرِ خانه ی وحی را آتش زدند دَرِ خانه ی پیغمبر را ، آن خانه ای که اگر نبود خانه ها طعمه ی آتش بود ، آتش آوردند همان خانه را به آتش کشیدند. و بعد هم فریاد دختر پیغمبر بین دَر و دیوار بلند شد که [آهِ يَا فِضَّةُ! إِلَيْكِ فَخُذِينِي فَقَدْ وَ اللَّهِ قُتِلَ مَا فِي‏ أَحْشَائِي‏ ](بحارج30ص294)

 . والسّلام علیکم و رحمه الله و برکاته

**قابل توجه : همان طور که آقای زارع هم در صفحه 15 اصلاح نشده اشاره کرده اند ، اول آیه مورد بحث که در ذیل آمده مورد تفسیر قرار نگرفته است و به جملات مربوط به آخر آیه پرداخته شده است ، در تکمیل آن اقدام کنید 0**

**[أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلي‏ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُون‏] (انبیاء24 )**